

جایگاه مرگ در روند حرکت استکمالی نفس از نظر ملاصدرا

زهره زمانی*

فتحعلی اکبری**

چکیده

ملاصدرا مرگ طبیعی را امر وجودی و لازمه‌ی استکمال نفس در فرآیند حرکت جوهری می‌داند و بر همگانی بودن و لطف بودن آن معتقد است و مرگ ارادی را وسیله‌ای برای پاکی و از بین بردن هوای نفس به اختیار سالک می‌داند. عاملی که نگاه ملاصدرا از مرگ، را متفاوت کرده است حرکت جوهری نفس و عالم طبیعت است. او با ابتکار نظریه حرکت جوهری به تبیین مرگ می‌پردازد. نفس انسانی ابتدا به صورت ماده است که جوهره تبدیل به مجرد شدن را دارد، لذا بر اثر حرکت جوهری به طرف مجرد حرکت می‌کند. وقتی به مجرد و تکامل رسید، این بدن را رها می‌کند. این رها کردن و جدایی از بدن بر اثر استکمال، همان مرگ است. پس نفس دو مرگ را تجربه می‌کند. یکی آن به آن و لحظه به لحظه و دوم بعد از استکمال نفس و خروج او از این جسم و از این دنیا. این نوشتار در صدد است پس از تبیین معنای مرگ و جایگاه آن را در استکمال نفس از دیدگاه ملاصدرا، به نقد و بررسی این دیدگاه بپردازد.

واژه‌های کلیدی

مرگ، نفس، بدن، تکامل، ملاصدرا.

*. دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد خوراسگان، گروه الهیات و معارف اسلامی - فلسفه و کلام اسلامی، اصفهان، ایران.
zohrezamani20@yahoo.com

arman141@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۲۰

** . دانشیار دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول).

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۷/۶

طرح مسئله

اهمیت و شناخت مسئله مرگ به حدی است که امروزه محققان رشته‌ای با عنوان مرگ‌شناسی یا تانالوژی (Thanatology) ایجاد کرده‌اند. این واژه برگرفته از «تانالوس» است که در اساطیر یونان باستان به فرشته‌ی مذکر بالدار می‌گفته می‌شود که تجسم‌کننده مرگ بود. (معمدی، ۱۳۷۲: ۱۲۲)

مرگ به‌عنوان یک «واقعیت» امری بدیهی است، اما محتوای آن این‌گونه نیست... و حتی این واقعیت داشتن مرگ در وهله نخست در رابطه با دیگران است که برایمان این را دلیلی متقن و مسلم بر اینکه به سراغ ما خواهد آمد نمی‌دانیم. (هوار بارکر، ۱۳۸۹: ۶۷)

در کتب لغت حیات و موت را به صورت دو امر متضاد هم، تعریف کرده‌اند؛ یعنی حیات را ضد موت معرفی کرده‌اند. (ابن‌منظور، ۱۴۰۵: ۲۱۱) در لغت‌نامه‌ی دهخدا مردن، پرواز کردن مرغ روح و قالب تهی کردن معنا شده است و مرگ به‌عنوان باطل شدن قوه حیوانی و حرارت غریزی معرفی شده است. (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۸۲۳۲)

در ادیان مرگ پایان راه نیست و یکی از اعتقادات و آموزه‌های ادیان توحیدی توجه به مرگ است. از نگاه ادیان توحیدی مرگ بیش از آنکه یک اتفاق ناگوار باشد، گونه‌ای رابط و واسط میان دو حیات به هم پیوسته است. (اخلاقی، ۱۳۹۱: ۱۶) در دین یهود مباحث مربوط به رستخیز و مرگ غالباً بعد از نگارش تورات و به طور تدریجی شکل گرفته است. (چاید ستر، ۱۳۸۰: ۳۱۳ - ۲۹۷؛ کوهن، ۱۳۸۲: ۲۷۴؛ Bowker, 1991: 7) در نگاه مسیحیت از مرگ، گناه علت مرگ است و حیات انسان منوط به کیفیتی خاص از زندگی است که در نمادپردازی دینی از مرگ بیان شده است. (چاید ستر، ۱۳۸۰: ۳۵ - ۳۴) و عیسی علیه السلام نه تنها الگویی نمادین را برای جاودانگی فراهم می‌ساخت بلکه از دید مسیحیان کارگزاری الهی در نجات انسان از مرگ بود. (همان: ۳۲۱ - ۳۱۷) بر اساس این دیدگاه حیات، متضمن مرگ است. مسیحیت یک تعلیم تجربی آن جهانی است که در آن فرد باید بمیرد تا به حیات تازه‌ای دست یابد. (واتکین، ۱۳۹۱: ۲۳)

از دیدگاه اسلام حقیقت مرگ، نه انعدام، بلکه بازگشت به سوی خداست که با انتقال از نشئه دنیا و ورود به نشئه دیگر تحقق می‌یابد. به همین سبب تعبیر «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (آل عمران / ۱۸۵) را به‌کار برده است و همین امر بیانگر این است که مرگ فنا و نابودی نیست.

تبیین مسئله مرگ به‌عنوان یک امر وجودی از منظری عمل‌گرایانه ارزشمند است و می‌تواند نقش به سزایی در منش فردی و اجتماعی فرد داشته باشد و اعتقاد به نفس و استکمال آن از اصول موضوعه علم اخلاق است زیرا شالوده مباحث اخلاقی بر اصل نفس متعالی انسان و کمال‌پذیری و تأثیرپذیری آن از افعال اخلاقی استوار است و مهم‌ترین غایت و غرض در علم اخلاق و خودسازی «تعالی نفسانی» است. به همین دلیل است که بحث در باب مرگ می‌تواند در هر چه اخلاقی‌تر شدن رفتارهای انسان تأثیرگذار

باشد. از نظر فلسفی بخش گسترده‌ای از واکاوی حکما و اندیشمندان در تاریخ فلسفه مربوط به نفس است و در میان فلاسفه اسلامی ملاصدرا مبحث علم النفس را از طبیعیات به مابعد الطبیعه منتقل کرده و آن را از مباحث وجود قرار داده است و به کمک اصولی همچون اصالت وجود، تشکیک وجود و حرکت جوهری، در تعریف نفس و به تبع آن در جایگاه نفس، تحول اساسی ایجاد کرد. با این حال، این بحث در مقاله «مرگ در اندیشه علامه جعفری، ملاصدرا، افلاطون» پرداخته شده که در آن به دلایل عقلی اثبات زندگی پس از مرگ و مرگ ارادی و اختیاری، و تجربه‌های عرفانی مرگ اشاره دارد. (نصری و دیگران، ۱۳۸۶: ۵۴ - ۳۳) و یا در مقاله «چیستی مرگ از دیدگاه افلاطون و ملاصدرا» که در آن به بررسی تطبیقی این دو دیدگاه در باب حقیقت مرگ پرداخته شده است (اکبریان و دیگران، ۱۳۸۶: ۷۰ - ۴۹) و همچنین در مقاله «مرگ از منظر ملاصدرا» که بر اساس مبانی وجودشناسی به بحث مرگ پرداخته شده است. (اسدی، ۱۳۸۶: ۴۸ - ۲۰) با این وجود مروری بر این پژوهش‌های انجام شده ضرورت پرداختن به موضوع پژوهش حاضر را نشان می‌دهد. زیرا در هیچ کدام از این پژوهش‌ها عنوانی که با موضوع مقاله حاضر یکی باشد، یافت نشد و تفاوت دیگر اینکه در هیچ کدام از مقالات به نقد و بررسی دیدگاه ملاصدرا در بحث جایگاه مرگ در روند استکمال نفس پرداخته نشده بود. بر این اساس، مرگ نیز می‌تواند مورد مذاقه فیلسوف قرار گیرد تا تصویری هرچه واضح‌تر از جهان به‌دست آید بنابراین بررسی این مسئله از نگاه ملاصدرا می‌تواند در جهت آگاهی‌مان در این مسئله یاری رساند.

الف) مبانی فکری ملاصدرا در بحث مرگ

یک. اصالت وجود

ملاصدرا با اقامه ادله متعدد بیان می‌کند که وجود اولاً و بالذات از عینیت و تحقق برخوردار است و ماهیت به واسطه آن موجود تبعی، بالعرض و برخوردار از وجود مجازی است. (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۸؛ همو، ۱۳۶۱: ۱۵ - ۹)

دو. اشتداد وجود

حقیقت وجود پذیرای اشتداد و تضعف است یعنی می‌تواند از مرتبه ضعیف‌تر به مرتبه شدیدتر تبدیل شود که به این امر حرکت اشتدادی وجود می‌گویند.

سه. حقیقت انسان

ملاصدرا انسان را مرکب از جسم و روح می‌داند و جسم را غیر از روح می‌داند و معتقد است که نفس در ابتدای پیدایش خود جوهری جسمانی است اما در خلال حرکت جوهری پیوسته سیر تکامل خود را از طریق وصول به مراتب برتر ادامه می‌دهد و با حفظ (وحدت شخصی) خود در نهایت به مرتبه تجرد راه می‌یابد و موجود مجرد می‌گردد. (مصباح یزدی، ۱۳۷۵: ۶۱ - ۵۹) ملاصدرا می‌فرماید: «ان النفس الانسان جسمانية الحدوث

وروحانیه البقاء اذا استکملت خرجت من القوه إلى الفعل» (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۳۲۱) بر اساس این امر، نفس پس از نیل به کمالات و به فعلیت رسیدن استعدادها، از حرکت می‌ایستد و در این مرحله مرگ اتفاق می‌افتد. (ملاصدرا، بی‌تا: ۸۹ - ۸۸ و ۱۲۰ - ۱۱۹) که نفس در ظهورش به آن نیازمند است اما در بقا و استمرارش نیاز به حامل مادی ندارد. (همان، ۱۳۶۲: ۱۷۰؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲: ۱۳۴؛ همو، ۱۳۷۸: ۱۳۲ - ۱۳۰؛ همو، ۱۳۵۸: ۱۶۲ - ۱۶۰؛ همو، بی‌تا: ۲۴۵، ۵۰۶ و ۵۱۲)

پس نفس جسمانیة الحدوث و روحانیه البقاء است بنابراین نفس حاصل حرکت جوهری است و بدن ابزار و زمینه‌ای است که نفس در ظهورش به آن نیازمند است.

چهار. ابزارانگاری بدن

بر اساس این دیدگاه ملاصدرا بدن را ابزار و وسیله‌ای برای استکمال نفس می‌داند؛ به عبارت دیگر نقش بدن به فعلیت رساندن قوای نفس است. وقتی نفس به فعلیت رسید بدن را رها می‌کند و مرگ اتفاق می‌افتد.

پنج. سه‌گانه بودن عالم

ملاصدرا انسان را دارای سه نشئه وجودی، یعنی نشئه حسی، مثالی و عقلی می‌داند و عوالم را بر اساس این سه نشئه به سه قسم تقسیم می‌کند که عبارتند از عالم دنیا، عالم آخرت و عالم ربوبی. (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۶۳۵؛ همو، ۱۳۶۶ الف: ۲ / ۴۲۲، همو، ۱۳۶۰: ۹۰ - ۸۹)

شش. اصل حرکت جوهری

بر اساس اصل حرکت جوهری او معتقد است که انسان با هویت بیقرار خود هر دم در خود مرگ و قیامتی دارد که این مرگ با زندگی آمیخته شده و مرز بین مرگ و زندگی کاملاً از بین می‌رود. همانطور که قرآن کریم به صراحت به این امر اشاره دارد: «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ» (انعام / ۹۵) بنابراین از دیدگاه ملاصدرا حیات از مرگ زاده می‌شود و شور و شوقی نسبت به مرگ در وجود او ایجاد می‌شود و انسان در صورت شایستگی و تلاش، این مرگ و تولد آنقدر تکرار می‌شود تا انسان در سیر تکاملی خود به آستان خدا می‌رسد. بر اساس این نگاه عالم از خداست و نو به نو و لحظه به لحظه حیات نو پیدا می‌کند؛ اما بدان دلیل که این ظهور دائمی و آنی است، انسان نو شدن مدام آن را در نمی‌یابد و آن را پیوسته و ساکن می‌پندارد. (ملاصدرا، ۱۳۶۶ ب: ۷ / ۴۲۱ - ۴۱۹؛ همو، ۱۳۵۹: ۲۲۴ - ۲۲۳)

هفت. هستی‌شناسی

بر طبق نظر ملاصدرا حقیقت هستی دارای دو طرف است. یک طرف فعلیت محض و طرف دیگر قوه محض

و فاصله بین این دو را مراحل متوسط وجود تشکیل می‌دهند. به این دو طرف قوس نزول و صعود گفته می‌شود. و انسان در قوس صعود به نهایت درجه کمال خویش می‌رسد و با رسیدن به ثبات و قرار، دایره وجود تتمیم می‌گردد و تمام حدود و تعینات وارسته می‌گردد. (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۹ / ۴۴۷) پس مرگ مهم‌ترین مسئله‌ای است که انسان در قوس صعود با آن مواجه می‌شود.

ب) ماهیت مرگ

یک. تشبیه مرگ به خواب

ملاصدرا برای توضیح چیستی مرگ طبیعی، آن را به خواب تشبیه کرده و با توجه به حدیث «النومُ أخ الموت»، خواب را برادر مرگ دانسته، به این معنی که می‌توان یکی را با دیگری شناخت. (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ب: ۷ / ۳۴۴: همو، ۱۳۶۶: الف: ۱ / ۵۴۹: همو، ۱۳۸۲: ۳ / ۲۰۷) از این رو مقایسه‌ای بین آن دو انجام می‌دهد. خواب عبارت است از ترک استعمال ابزار حسی بدنی و بیداری عبارت است از استعمال این ابزار. (همو، ۱۳۶۶: الف: ۴ / ۳۵۷) نفس در هنگام خواب، موقتاً حواس ظاهری را ترک می‌کند. بنابراین، مرگ و خواب هر دو، در ترک حواس ظاهری شبیه به هم می‌باشند، با این تفاوت که در خواب این عمل به سبب امر خارجی بر نفس عارض می‌شود، در عین حالی که هنوز استعداد به‌کارگیری حواس هست، ولی در مرگ، با باقی ماندن حقیقت فرد، این استعداد کاملاً باطل می‌شود. (همو، ۱۳۶۶: الف: ۴ / ۱۰۳ - ۱۰۰؛ همو، ۱۳۸۲: ۲ / ۲۰۷)

تفاوت دیگری که حالت خواب با مرگ دارد این است که در این حالت بدن فاسد نمی‌شود و حتی قوای طبیعی در بدن به حال خودشان باقی می‌مانند و اعمالی مانند جذب و دفع و هضم و غیر آن را انجام می‌دهند. (همو، ۱۳۶۶: الف: ۴ / ۱۶۰)

خواب و مرگ در باقی بودن مدرکات باطنی نفس ناطقه مانند «عقل»، «وهم» و «خیال» مشترک هستند. (همو، ۱۳۶۶: ب: ۳ / ۱۰۳) انسان در حالت خواب به دلیل فتوری که عارض بر وی می‌شود، نمی‌تواند از حواس ظاهری خود استفاده نماید ولی در عین حال در آن هنگام هم می‌بیند، هم می‌شنود و هم سایر مدرکات را دارد، ولی این امر به واسطه اعضای محسوس و جوارح خارجی او نیست، بلکه نفس انسان بذاته حیات دارد و سمیع و بصیر است و سایر ادراکات را داراست و این حواس ظاهری حجاب و مانع استکمال مشاعر درونی نفس می‌شوند. به همین دلیل است که هنگام جدا شدن از حواس ظاهری به علت مرگ طبیعی یا ارادی، نفس می‌تواند به ادراکات باطنی راه یابد. (همو، ۱۳۶۶: ب: ۴ / ۹۴ و ۱۹۳) به همین سبب مرگ از خواب به دلیل جدا شدن کامل از دنیا و حجاب‌های آن، بیشتر کاشف حقیقت است. (همو، ۱۳۶۶: ب: ۴ / ۱۷۲) پس، از نگاه ملاصدرا در مرگ روح به طور کامل از بدن خارج می‌شود، اما در هنگام خواب به طور ناقص. پس با توجه به مبانی ملاصدرا می‌توان به تشکیک و اختلاف مرتبه به کمال و نقص قائل شد و گفت خواب رقیقه مرگ است. ملاصدرا

همچنین در شرح اصول کافی، خواب را نخستین مرتبه از مراتب آخرت می‌داند. (همو، ۱۳۶۶ الف: ۱ / ۲۳۸) وی می‌گوید:

روی آوردن خلق در اول شب برای خوابیدن شبیه مرگ خلاق هنگام نفخه‌ی اول در صور است و بیداری آنها هنگام طلوع خورشید مانند برگشت آنها به زندگی هنگام نفخه‌ی دوم است. (همو، ۱۳۶۶ الف: ۱ / ۲۸۳)

دو. بالعرض بودن مرگ بر نفس

ملاصدرا در توضیح ماهیت مرگ، معتقد است مرگ بالذات بر بدن واقع می‌شود و بالعرض بر نفس. در واقع مرگ بدن مانند تمام شرهای دیگری است که بالعرض خیرات و غایات طبیعی، واقع می‌گردد؛ چرا که از آنجاکه حیات روحانی انسان از حیات طبیعی بدنی، برتر و بهتر است و عدالت الهی اقتضای رعایت آنچه که برتر و بهتر است را دارد، به همین سبب به وسیله‌ی مرگ که خیر کثیر است نفس باقی می‌ماند و بدن طبیعی مضمحل می‌شود. علت این امر نیز این است که قوام و تمامیت بدن به واسطه نفس و قوای آن و تشخیص بدن است. اگر بدن به تنهایی و بدون نفس و قوای آن در نظر گرفته شود، برای آن انیت و حقیقتی جز عناصر و اجزایی که دعوت به پراکندگی می‌کنند، باقی نخواهد ماند. به همین سبب هرچه نفس در قوه و حیات و کمال فراتر می‌ورد، بدن در ضعف و مرگ و زوال فرو می‌رود، به طوری که چون به غایت خود از استقلال رسید، بدن به کلی نابود و زایل می‌گردد و روح باقی مانده به سوی پروردگار خود باز می‌گردد. بنابراین روح هر چند که در اوایل تولدش دارای وجود ضعیف و از جهت توانایی شبیه عدم است، ولی در طول حیات بدن، بر اساس حرکت جوهری، از قوه به فعل خارج می‌شود، یعنی وجود روح شدت پیدا می‌کند و کمالات به دست می‌آورد و به تدریج قوی می‌شود تا اینکه از قوه به فعلیت بیرون آید، در این میان بدن ضعیف و پیر گشته، نیروها و آلات آهسته آهسته ناتوان می‌شود و از کار می‌افتد، چون تمام آنها جسمانی بوده و شأن جهانی دگرگونی و سیلان و کهنگی است، همین طور ادامه می‌یابد تا آنکه بدن فانی و نابود می‌شود و مرگ او فرا می‌رسد. (همو، ۱۳۸۲: ۹ / ۲۳۵ - ۲۳۲؛ همو، ۱۳۵۴: ۴۵۶ - ۴۵۴؛ آشتیانی، ۱۳۸۱: ۳۰۶ - ۳۰۵)

در واقع عارض شدن مرگ بر نفس چیزی جز انتقال آن از نشئات دنیا به آخرت و قبول فعلیت نیست. علاوه بر این نفس چون در بقا موجودی مجرد است، کون و فساد به موجود مجرد و تام عارض نمی‌شود پس خروج نفس از قوه به فعل همان به دست آوردن صور ادراکی است و با رشد عقلانی نفس بخش ثابتی در وجود او شروع به آشکار شدن می‌کند که دست‌مایه نفس برای ورود به جهان آخرت است، پس مرگ بالذات بر بدن و بالعرض بر نفوس واقع می‌شود.

ج) اقسام مرگ

ملاصدرا قائل به سه مرگ است: مرگ طبیعی، مرگ اخترامی و مرگ ارادی.

یک. مرگ طبیعی

مرگ طبیعی عبارت است از انزجار تدریجی نفس از بدن و اعراض آرام آرام از عالم حس و اقبال به عالم ملکوت است تا جایی که نفس بر اثر تحول جوهری با رسیدن به غایت حقیقی و کمال ویژه خود از عالم ماده و بدن بی نیاز شده، در چنین حالتی به طور کلی تصرف در بدن را رها می‌کند و مرگ طبیعی تحقق می‌یابد. پس نفوس تا وقتی که به غایات خود نرسیده‌اند، به تدبیر بدن مشغول‌اند، اما پس از وصول به غایات، رابطه‌ی خود را با بدن قطع می‌کنند. ملاصدرا تأکید می‌کند که علت نام‌گذاری این نوع مرگ به مرگ طبیعی این است که منشأ آن انقطاع نفس از بدن به سبب استقلال نفس در وجود و منقطع شدن آن و انتقال از نشئه طبیعی به نشئه اخروی است و این امر برای نفس طبیعی است. (همو، ۱۳۸۲: ۹ / ۲۳۲ - ۲۳۳؛ همو، ۱۳۶۱: ۷۱ - ۷۰)

بنابراین علت تحقق مرگ، در مرگ طبیعی، فساد بدن یا مزاج آدمی و مانند آن نیست، بلکه بالعکس است؛ یعنی فساد تدریجی بدن و اختلال گام به گام در مزاج آدمی، از آن‌رو دست می‌دهد که نفس به تدریج به فعلیت می‌رسد و در نتیجه، قدرت تدبیر بدن در آن کاهش می‌یابد. آنگاه هرچه تدبیر نفس از بدن کاهش می‌یابد، انواع ضعف‌ها و مریضی‌ها و فرسودگی‌ها بر بدن افزایش می‌یابد تا جایی که وقتی نفس به کمال فعلیتش چه در جهت سعادت و چه در جهت شقاوت رسیده از بدن جدا می‌شود. از همین‌رو، هر چه نفس، قوی‌تر و بالفعل‌تر می‌شود، بدن ضعیف‌تر و مریض‌تر می‌شود. تا جایی که نفس با رسیدن به کمال نهایی‌اش از بدن جدا می‌شود و بدن نابود می‌گردد. علت این امر هم این است که انسان موجودی ممکن است و موجودات ممکن همواره در حرکت هستند و پس از وصول به غایت حقیقی از حرکت می‌ایستند، چون حرکت با ابدیت سازگار نیست. (همو، ۱۳۸۳: ۸ / ۷۷ - ۷۶)

طبق دیدگاه ملاصدرا زمان مرگ طبیعی از ابتدای حدوث آغاز می‌شود: زیرا نفس از ابتدای حدوث همواره در حال ادبار و اعراض از طبیعت و کم شدن تدریجی سایه نفس بر بدن و رو نهادن به موطن و جایگاه اصلی خود است چون نفس ناطقه در حرکت جوهری خود به اقتضای طبیعتش به سوی تجرد می‌رود و در نتیجه توجه آن به بدن کاهش می‌یابد و زمان مرگ اتفاق می‌افتد. پس مرگ طبیعی جز بی‌نیازی نفس از قید بدن به سبب کمالات آن نیست: «سبب الموت هي حركات النفوس نحو الكمال» (همو، ۱۳۸۲: ۸۹؛ همو، ۱۳۶۶ الف: ۲ / ۱۰۵) را ذکر می‌کند که نظر او را تأیید می‌کنند: «مرگ تجلی حق است، بر موسای نفس ناطقه که کوه انیت بدن را به کلی ویران می‌کند و تجلی حق تعالی در عالم ملکوت بر نفسی است که نسبتش به آن عالم قوی شده باشد، و چون در چیزی جهت روحانی و ملکوتی قوی گردد، جهت جسمانیت و ملک آن مضمحل و نابود می‌شود،

چون آن دو، ضد یکدیگرند و اینکه دنیا و آخرت دو کفه‌ی ترازو هستند که برتری یکی از آن دو، موجب نقصان دیگری است.» (همو، ۱۳۸۲: ۹ / ۳۳۵ - ۳۳۲، همو، ۱۳۵۴: ۴۵۶ - ۴۵۴) که در این نوع مرگ ملاصدرا اختلاف نظر خود را با طبیبان اشاره می‌کند. طبیبان، علت مرگ انسان را در سنین بالا اختلالاتی که در مزاج آنها حاصل می‌شود - که اینها معلول عوامل بیرونی است - می‌دانند که اگر طبیعت انسان و مزاج او سالم باشد حیات او به دلیل وجود مقتضی حیات، ادامه دارد به عبارت دیگر از نظر طبیبان علت مرگ همه انسان‌ها از سنخ موت اخترامی است که بر اثر عوامل بیرونی اتفاق می‌افتد. اما نظر ملاصدرا کاملاً بر خلاف آنهاست.

از دیدگاه ملاصدرا پدیده مرگ تبیین متافیزیکی است و نه طبی. این پدیده نتیجه کم شدن تدریجی توجه غریزی روح به بدن و اعراض و ادبار روح از بدن است. این توجه و تدبیر مسئله‌ای اختیاری نیست بلکه تکوینی است که در اثر طی مراحل کمال ذاتاً کمتر به بدن توجه می‌کند، در واقع چون نفس ناطقه در حرکت جوهری خود از طبیعت فاصله می‌گیرد و به اقتضای طبیعتش به سمت تجرد و ماورا ماده پیش می‌رود لذا توجه فطری آن به بدن کم می‌شود. (همان، ۱۳۸۲: ۹ / ۶۸) و از آنجاکه قوام مزاج بدن در گرو توجه و تدبیر نفس است، بر اثر کاهش توجه نفس، اختلالاتی در مزاج بدن و در قوای نفس و اعضای بدن حاصل می‌شود، در نتیجه انواع ضعف‌ها و اختلالات هنگام بروز پیری رخ می‌نماید. بنابراین باید منشأ سستی بدن و پیری و کهن‌سالی و سپس مرگ آن را در تغییر احوال نفس جستجو کرد. (همان: ۵۲۶؛ همو، ۱۳۶۳: ۲۵۹ - ۲۵۸) ملاصدرا ویژگی‌هایی را برای مرگ طبیعی ذکر می‌کند که عبارتند از:

۱. وسیله بازگشت به سوی خدا می‌داند. وی معتقد است مرگ و برانگیختن، نهایت گذشتن از دنیا و آغاز حرکت و بازگشتی به خدا و یا قرب به اوست. (همان، ۱۳۸۲: ۲ / ۳۰۳)

۲. وسیله‌ای است که حقایق آشکار می‌شود زیرا پس از مفارقت از بدن، دیگر روگردانی نفس به سوی بدن و اشتغالات حسی و امور مادی که به سبب ضعف وجودی‌شان مانع دیده شدن معلوم بالذات هستند، نیست. (همان: ۳ / ۲۹۸)

۳. مرگ وسیله‌ای است که ما را از این عالم صورتهای حسی و خیالی و وهمی و عقلی نجات می‌دهد و با وصال الهی، از مرگ به حیات و زنده شدن بی پایان می‌رسیم. (همان، ۱۳۶۳: ۲۲)

۴. از مهم‌ترین مفاهیمی که ملاصدرا در ارتباط با مرگ در نظر گرفته است کمال نفس است. وی معتقد است که انتقال به نشئه اخروی تبدیل وجود مادون به اعلا و اشرف است و حال نفس استکمال است و موت طبیعی مرتبه آخر نشئه دنیوی اوست. این استکمال به معنای سلب قوای مرتبه مادون نیست، بلکه در این حال، احکام کثرت و تفرقه کمتر می‌شود و جمعیت و وحدت در او شدت می‌یابد. (همان، ۱۳۸۲: ۹ / ۱۰۰)

۵. ملاصدرا اعتقاد به لطف بودن مرگ دارد و بیان می‌کند که سعادت انسان در این است که ذاتش کمال یافته و از دنیا و آنچه در آن است، تجرد و رهایی یافته و تعلق خاطر به هیچ چیزی از این جهان داشته باشد.

به همین خاطر مرگ را نعمتی می‌داند که باید به خاطر آن خدا را شکر کرد چرا که علاوه بر نجات ما از رنج‌های دنیا، ما را به حیات ابدی وصل می‌کند. (همان، ۱۳۶۶ الف: ۲ / ۳۲۲)

۶. ملاصدرا مرگ را همگانی می‌داند و آن را به چند شکل بیان می‌کند. از جمله: در اسفار می‌گوید: حد مرگ طبیعی عبارت است از بی‌نیازی از ماده بدنی و خارج شدن از این نشئه بین مؤمن و کافر و موحد، مشترک است. چرا که منافاتی بین این کمال وجودی و بین شقاوت و شکنجه و آتش دوزخ و ادراک عذاب دردناک نمی‌باشد، بلکه با فرارسیدن مرگ پوشش‌های مادی کنار می‌رود و همین باعث شدت ادراک امور دردناک می‌شود. (همان، ۱۳۸۲: ۹ / ۲۷۴ - ۲۷۳) وی همچنین با الهام از قرآن کریم بر آن است که تمامی موجودات حتی فرشتگان و ملک الموت و عقول و هرچه غیر از خداست همه پذیرای مرگ و نابودی هستند چون هم شوق‌ها به پایان می‌رسد و هم حرکات به نهایت خود. (همان، ۱۳۷۸: ۵ - ۴: همو، ۱۳۶۳: ۴۳۸)

در مرگ طبیعی اگر نفس به مجرد عقلی برسد میرنده بودن، از ویژگی‌های وجودی انسان است؛ زیرا در عالم طبیعت، موجودی دیگری نیست که بتواند به مجرد عقلی برسد؛ گرچه حیوانات بر مبنای صدایی دارای نوعی مجرد مثالی و خیالی هستند. پس شرط لازم و کافی برای تحقق مرگ علاوه بر طی مسافت میان مبدأ و منتها، خود مسافت دارای حدودی است که حد تجربه عقلی، فرجام آن است. (همان، ۱۳۸۲: ۳۹۰ - ۳۸۹)

دو. مرگ اخترامی

مرگ اخترامی که به آن «اجل معلق» می‌گویند، عبارت است از خروج نفس از بدن نه از جهت فعلیت یافتن نفس، بلکه از آن جهت که بدن به دلیل حادثه‌ای بیرونی منهدم می‌شود و نفس دیگر نمی‌تواند در آن مستقر شود. (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۹ / ۲۳۸) در این نوع مرگ، نفس مجبور به ترک بدن می‌شود که علل و عوامل مختلفی در وقوع این مرگ نقش دارند.

سه. مرگ ارادی

موت ارادی یا خلع بدن، از دیدگاه عرفا عبارت است از مرگی که بر اثر تصفیه و تزکیه باطن و ریشه‌کن کردن هوای نفس به وجود می‌آید. از نظر عرفا حیات نفس در ترک هوای نفس است. «و هو قمع النفس وقتلها و قلع شهواتها» ملاصدرا نیز علاوه بر اینکه زندگی‌اش مشحون از مرگ ارادی و جلوه‌های آن است، بر آن است که کمال انقطاع از بدن تنها با مرگ طبیعی حاصل نمی‌شود بلکه با مرگ اختیاری حاصل می‌شود، بدون اینکه نفس به آخرت انتقال یابد؛ چنان که شیخ اشراق می‌گوید: «حکیم نیست مگر کسی که بدن او مانند لباسش شود که هر وقت بخواهد آن را در آورد و هر وقت خواست بپوشد.» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۳ / ۵۰۳) چنان که در تفسیر روایت نبوی «موتوا قبل أن تموتوا» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۶۹ / ۵۷) همین تفسیر را مطرح کرده‌اند.

ملاصدرا تأکید می‌کند که تمامی انسان‌ها در خود حرکت معنوی به سوی جهان دیگر را می‌یابند، جز

آنکه در کیفیت و چگونگی این حرکت با هم تفاوت دارند، برخی با دوری گزیدن از دنیا و وابستگی‌های آن کم کم با مرگ ارادی دعوت خداوند را اجابت می‌کنند و برخی دیگر به جبر و زور توسط حاجبان و خادمان جسم و فرشتگان این جهانی به سوی مرگ رانده می‌شوند. (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۵۴ - ۵۳)

وی در آثار خویش یکی از راه‌های رسیدن به مرگ ارادی را دوری کردن از دنیا و تمتعات آن می‌داند. وی همچنین وجود سالک را بزرگترین حجاب می‌داند که تا آن را از میان برندارد، نمرده است و در نتیجه وصال حاصل نمی‌شود. (همو، ۱۳۶۶: ۴ / ۴۱۸ - ۴۱۷) پس مرگ اختیاری یک نوع تحول درونی است و این گونه مرگ، حیات حقیقی در لباس مرگ است و زندگی ظاهری مرگی در لباس حیات. و این مرگ به مراتب سخت‌تر از مرگ اجباری است چون دست کشیدن از نعمت‌ها و لذت‌ها و آرزوها به مراتب از صدها بار مردن سخت‌تر است. ملاصدرا برای تشویق به مرگ ارادی می‌گوید:

زندگی بین ضرر دنیا و نعیم ابدی آخرت و بین بهره‌بردن برای روزهای اندک و عذاب ابدی آخرت در گردش است و ضرر دنیا قابل تحمل‌تر است؛ چرا که ما را از ضرر آخرت نجات می‌دهد و نعیم آخرت بهتر از نعیم دنیا است چرا که نعیم دنیا منقطع است و نعیم آخرت ابدی و مرگ قطعاً فرا می‌رسد و با مرگ ارادی فقط یک امر ضروری الوقوع را مقدم داشته ایم اما در عوض از عقاب دائمی نجات یافته ایم و با ثواب دائم رستگار شده‌ایم و این سعادت است که بالاتر از آن سعادت نیست. (همو، ۱۳۶۶ ب: ۳ / ۴۰۳)

مظاهر مرگ ارادی

۱. گرسنگی و فقر

یکی از جلوه‌ها و مظاهر مرگ ارادی از دیدگاه ملاصدرا گرسنگی است. وی یکی از صفات پویندگان راه سلوک الهی و ابدال حق و اول راه آنها را گرسنگی و خالی‌گذارن شکم از غذا و خوراک دانسته و با توجه به احادیث و روایات آن را وسیله‌ای برای نجات از شیطان و وسوسه‌های آن می‌داند. (همو، ۱۳۶۳: ۴۷۴ و ۱۷۹ - ۱۷۸؛ همو، ۱۳۵۸: ۱۷۰ - ۱۶۹) چون گرسنگی و جوع باطن را تابناک و قلب را روشن می‌کند. وی همچنین معتقد است که به وسیله‌ی گرسنگی دل نرم می‌شود و نرم شدن دل باعث مکاشفات می‌گردد، در نتیجه ابرهای حکمت بر انسان باریدن گرفته و کم‌کم خدا را مشاهده می‌کند. (همو، ۱۳۶۶ الف: ۱ / ۴۵۶)

۲. تولد دوباره

ملاصدرا معتقد است شرط وصول به حکمت را ایجاد کردن سرشت و فطرت دیگری برای خویش و تولد دوباره می‌داند و بر آن است که این فطرت ثانی ایجاد نمی‌شود، مگر به وسیله‌ی مردن از این حیات. (همو، ۱۳۶۳: ۸)

وی معتقد است افرادی که به مرحله‌ی تولد دوباره می‌رسند، به سبب حصول علم و ایمان و عمل، شایستگی ورود به بهشت و اقامت در جوار پروردگار را پیدا می‌کنند و نشئه‌ی طبعشان به تبدیل وجودی و

حرکت جوهری مبدل می‌شود. (همو، ۱۳۵۸: ۱۷۲)

به همین سبب قیامت آنها در همین دنیا برپا می‌شود و لذا حال ایشان پیش از مرگ، چنان که خداوند می‌فرماید این است: «فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (ق / ۲۲) پس ملاصدرا نتیجه می‌گیرد که انسان می‌تواند قبل از مرگ به خداوند برسد، مشروط بر اینکه لایق این امر باشد.

۳. فناء فی الله و بقای بالله

یکی دیگر از اقسام مرگ ارادی «فناء فی الله و بقای بالله» است که عبارت است از خود را ندیدن و بلکه ندیدن هرچه غیر خداست. وی فنا را چهارمین و آخرین مرحله عقل عملی می‌داند که برای آن مراتبی را بر می‌شمارد. (همو، ۱۴۲۲: ۲۰۸ - ۲۰۷) و آن را عبارت از زوال شعور سالک در اثر استیلاي ظهور حق بر باطن او، و فناء فی الله را عبارت از تبدیل صفات بشری به صفات خدایی و خصایص الهی که پس از سقوط و زوال اوصاف ذمیمه، حاصل می‌شود، می‌داند. (همو، ۱۳۶۳: ۴۵۴) پس هر حرکتی و هر عبادتی که عشق باری تعالی و شوق به او را برانگیزاننده آن نباشد، ناقص می‌داند. ملاصدرا این افراد را که بعد از فنا شدن ذات خود به فیض دیدار خداوند می‌شوند، را نائل برگزیدگان خلق خدا می‌داند. (همو، ۱۳۸۷: ۵۷) در وصف آنها می‌گوید:

بین بندگان خداوند کسانی هستند که از همه برتر می‌باشند، و آنان کسانی‌اند که ذاتشان در شهود جلال الهی مستغرق شده و توجهی به عمل صالح یا ناصالح ندارند، لذا دو کفه ترازوشان را شکسته‌اند. (همو، ۱۳۸۲: ۹ / ۴۲۲)

د) ضرورت مرگ و نقش آن در تکامل نفس

ملاصدرا مرگ را امری ضروری می‌داند و علت آن را استکمال نفس می‌داند و برای اثبات دیدگاه خویش مقدمه‌ای را ذکر می‌کند:

بنابر تحلیل عقلی کلیه موجودات ممکن بر دو قسم هستند: یکی موجود مبدع یا موجود تام، دیگری موجود کائن یا ناقص. موجود مبدع برای همیشه باقی است و دستخوش مرگ و زوال نخواهد شد زیرا علت فاعلی و علت غایی مبدعات، خود جاوید و ابدی الوجود است ولی موجود کائن بالاخره فاسد و تباه خواهد شد؛ زیرا حرکت و زمان که از عوامل اصلی کون و فسادند در علت و سبب موجود کائن دخالت دارد و مسلم است که حرکت بالاخره مقتضی و منتهی به غایت و نهایی خواهد شد و بدیهی است که چون علت و یا چیزی که جزء علت است منقضی گردید ناچار معلول هم منقضی خواهد شد. پس بنابراین هر امر حادث و کائنی که طبق اصل مذکور، حرکت و زمان در وجود علت و سبب آن دخالت دارد، بالاخره به زوال و فساد و تباهی می‌گراید و از طرفی معلوم است که ابدان حیوانات

از جمله کائنات و حوادثی هستند که دائماً در معرض تغییر و تجدیدند پس به ناچار روزی فاسد و تباه خواهند شد و این فساد و تباهی همان مرگ طبیعی است.

ملاصدرا می‌گوید:

مرگ در این عالم امر طبیعی است و علت آن، استکمال نفس و کلیه‌ی قوای آن و انتقال از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر است و این غایت حقیقی نفس است. پس تحقق مرگ بر اساس حرکت وجودی موجودات ناقص در مسیر رسیدن به غایت نهایی‌شان امری اجتناب‌ناپذیر است، یعنی به همان اندازه که نمی‌شود متحرکی در مسیر حرکت به سمت غایت، حرکت نکند و بالطبع غایت برای یک متحرک ضروری است، نمی‌توان توقع داشت که نفس آدمی در مسیر حرکت وجودی اش به سمت غایت و فعلیتی حرکت نکند.

از این‌رو مرگ به طبع به‌عنوان یک غایت، برای نفس به‌عنوان یک متحرک دائم‌السیلان ضروری است. با این توصیف، ضرورت مرگ از امکان وجود آدمی سرچشمه می‌گیرد و بر این اساس، هر موجود ممکن می‌میرد و ضرورت دارد که بمیرد، زیرا هر موجود ممکنی در سیر تکوینی‌اش باید به غایتی برسد. (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۸ / ۱۲۱ - ۱۰۸؛ همو، ۱۳۶۱: ۲۵۹؛ مصلح، ۱۳۵۲: ۱ / ۱۱۷ - ۱۰۴)

اهمیت دیدگاه ملاصدرا در این است که اولاً ضرورت مرگ را برای همه افراد اثبات می‌کند. ثانیاً غایت ذاتی و سبب حقیقی مرگ را بیان می‌کند، زیرا بر اساس این دیدگاه نفس به سبب وصول به غایت ذاتی خود، بدن را ترک می‌کند. غایت ذاتی، مکمل و متمم ذات صاحب غایت است. ثالثاً از آنجا که ملاصدرا غایت ذاتی مرگ را اثبات می‌کند می‌تواند به‌عنوان مبدأ برهان و حد وسط قرار گیرد، اما غایت بالعرض جز قیاسات خطابی و حد وسط برهان واقع نمی‌شود. (شه‌گلی، ۱۳۹۰: ۱۰۷)

ملاصدرا بدن را ابزاری می‌داند که نفس آن را اختیار کرده است و در راستای هدف خویش از آن بهره می‌گیرد؛ اما این بهره‌گیری نفس از بدن تا زمانی است که نفس به کمال لایق خویش برسد و آنگاه آن را ترک می‌کند و مرگ تحقق می‌یابد. (ملاصدرا، ۱۳۹۰: ۹۳) ملاصدرا مرگ را نهایت گذشتن از دنیا و آغاز حرکت و بازگشتی به خداوند و یا قرب به او می‌داند (همو، ۱۳۸۲: ۴ / ۳۰۳) سبزواری در تفسیر این نگاه ملاصدرا به مرگ می‌گوید: بازگشت در نفس مطمئنه است و قرب در غیر آن، به عبارتی دیگر بازگشت در مقربان و قرب، در اصحاب یمین، اما اصحاب شمال: قرب شان به جهت مظهریت صفت قهر حق تعالی است. (همو، ۱۳۸۲: ۵۸۶) ملاصدرا مرگ را امری برای رفع حجاب در درک امور عقلانی می‌داند؛ چون پس از مفارقت از بدن، دیگر روگردانی نفس به سوی بدن و اشتغالات حسی و امور مادی که به سبب ضعف وجودی‌شان که آمیخته بودنشان با عدم، مانع دیده شدن معلوم بالذات هستند، نیست. (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۳ / ۲۹۸) این سیر گفته ملاصدرا است که انسان در ادراکات عقلانی از دور مشاهده مثل نوری می‌کند. (همو، ۱۳۸۲: ۳۲) هنگامی که قطع علاقه از بدن

شود، معقولات به شکل حضوری مشاهده می‌شود. پس مرگ حقیقت نماست، چون ولادت در نشئه اخروی است. (همو، ۱۳۸۲: ۹ / ۲۷۸) و با آن وجود جمعی، نعمت‌های اخروی و حیات ذاتی آنها مشاهده می‌شود. (همو: ۲۹۵)

ملاصدرا مرگ را به معنای نابود شدن نمی‌داند، بلکه وسیله انتقال انسان از اسفل السافلین به اعلیٰ علیین (از دنیا به آخرت) است. و امری است که به وسیله آن انسان از یک نشئه به نشئه دیگر منتقل می‌شود. «حصول الموت الطبیعی او الارادی له عن کل نشأه، لا انتقال به إلی نشأه اخری فوقها». (همو، ۱۳۶۶ ب: ۲ / ۳۵۷)

پس مرگ ناشی از تقویت نفس و شدت وجودی آن است. برخلاف دیدگاه پزشکان که مرگ را ناشی از ضعف بدن می‌دانند. (همو، ۱۳۸۱: ۲۳) بر این اساس، مرگ آخرین منزل از منازل دنیایی نفس و نخستین منزل از منازل آخرتی نفس است و در واقع، مرگ میان دنیا و عقبی است. (آشتیانی، ۱۳۸۱: ۲۸)

ملاصدرا دنیا را مانند زندان می‌داند، چرا که مانع مشاهده محبوب است و مرگ را خلاص از این زندان و رسیدن به محبوب می‌داند. (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۶ / ۱۰۳) لذا از جهت شوق به دیدار الهی و سرای کرامت و ارجمندی او، پیوسته آرزوی مرگ می‌نماید. (همو، ۱۳۶۳: ۴۱۲)

وی معتقد است که انتقال به نشئه اخروی، تبدیل وجود مادون به اعلیٰ و اشرف است و حال نفس استکمال است و موت طبیعی مرتبه آخر نشئه دنیوی اوست. این استکمال به معنای سلب قوای مرتبه مادون نیست، بلکه در این حال، احکام کثرت و تفرقه کمتر می‌شود و جمعیت و وحدت در او شدت می‌یابد. (همو، ۱۳۸۲: ۴ / ۱۰۰)

به عقیده صدرالمتألهین، در استکمال نفس نحوه‌ای از وجود با نحوه دیگری از وجود متحد می‌شود. نتیجه این اتحاد، توسعه و گسترش نفس است. این توسعه به معنای انبساط نفس است نه تحول ماهیت آن، تا نفس از نفسیت خارج گردد. در واقع صورت علمیه معقول عین وجود سعه‌ای نفس می‌شود و نفس همواره از مرتبه‌ای به مرتبه‌ای دیگر ارتقا می‌یابد. در همه مراتب ارتقا نسبت نفس عاقل به صورت معقول نسبت صورت به ماده است نه عرض به موضوع. این اصل ملاصدرا را قادر می‌سازد که وی اتحاد عاقل و معقول را به اتحاد خیال به متخیل و اتحاد حاس با محسوس نیز سرایت دهد. (ر.ک: غفاری، ۱۳۹۱: ۴۳۰ - ۴۲۹)

ملاصدرا مرگ را مرحله‌ای از تکامل می‌داند که انسان یگانه حقیقت ذو مراتب است که در گوهر خود پیوسته در تحول و سیلان است و به واسطه این حرکت می‌تواند از مرتبه طبیعت به مجرد مثالی یا برزخی و سپس به مجرد عقلی و سرانجام به مقام فوق مجرد یعنی به مقام الهی که هیچ محدودیت و ماهیتی ندارد، برسد. (مصباح یزدی، ۱۳۷۹: ۳۳۲) پس نفس تا زمانی که در نشئه مادی قرار دارد به تدبیر بدن عنصری می‌پردازد و حرکت جوهری نفس متوقف نمی‌شود. زمانی که تعلق نفس به بدن پایان یافت و به مجرد محض رسید، حرکت جوهری عرضی اش، متوقف و به موجودی ایستا تبدیل می‌شود و تا ابد بر این حال باقی می‌ماند. (فیاضی، ۱۳۹۰: ۲۷۲) در ادامه بحث محقق در پی پاسخ‌گویی به این پرسش است که اگر مرگ باعث استکمال نفس می‌شود و نفس نیز توجهی فطری به انتقال از این عالم و عالم آخرت و قرب به خداوند دارد، پس علت اینکه

انسان‌ها از مرگ وحشت دارند، چیست در حالی که مرگ باعث رهاشدن نفس از زندان تن است؟

ملاصدرا دو علت فاعلی و غایی را برای ترس از مرگ مطرح می‌کند:

۱. **علت فاعلی:** از آنجایی که نخستین مرحله تکامل نفس انسانی نشئه طبیعی است، این حیات دنیا بر نفس انسان که متصرف در بدن است، تأثیر می‌گذارد. پس بر نفوس احکام طبیعی مربوط به بدن جاری می‌شود. به این صورت که هر چیزی که ملائم با بدن باشد موجب احساس لذت در نفس می‌شود و هر چیزی که منافای با بدن باشد، موجب احساس درد می‌گردد، بنابراین ترس نفوس از مرگ به جهت دوری نفس از احساس لذت خواهد بود.

۲. **علت غایی:** از آنجاکه بدن ابزار و وسیله‌ای برای نفس در سفر آخرت محسوب می‌شود، حکمت خدا اقتضا می‌کند که نفس از بدن در مقابل تمام آسیب‌های احتمالی مراقبت نماید تا نفس بتواند کمالات خود را به کمک بدن کسب نماید. به همین دلیل خداوند حکیم از طریق ابداع احساس درد و ایجاد ترس در نفوس، بدن‌های آنها را از آفات و بلاها محافظت می‌کند. (ملاصدرا، ۱۳۵۴: ۴۵۸ - ۴۵۴) پس، از نگاه ملاصدرا وجود ترس برای بدن ضروری است بدون اینکه راه حلی برای برطرف ساختن آن ارائه دهد.

ه) نقد دیدگاه ملاصدرا در باب استکمال نفس به وسیله مرگ

حال با توجه به این نگاه ملاصدرا به مسئله مرگ می‌توان به این صورت دیدگاه او را مورد نقد و بررسی قرار داد که:

۱. دیدگاه ملاصدرا در باب شقاوت به هیچ وجه با دیدگاه او در باب مرگ که آن را ترک تعلق نفس از بدن می‌داند سازگاری ندارد، زیرا او شقاوت را به گرفتاری نفس در بدن ترجمه می‌کند؛ و می‌گوید به هر میزان که نفس مشغول مادیات باشد شقی‌تر می‌شود. (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۴ / ۴۱۵ - ۴۱۳) به نظر می‌رسد که این دو نگاه از مرگ و شقاوت با هم متناقضند چون اگر نفس در جهت شقاوت بخواهد به فعلیت برسد تا مرگ تحقق یابد، باید بیش از پیش مشغول بدن باشد پس ضعف بدن و سستی آن در هنگام مرگ طبیعی به چه نسبت دهیم در حالیکه در شقاوت نفس کاملاً مشغول به بدن است.

۲. دیدگاه او در باب مرگ که علت آن را رسیدن نفس به کمال لایق خود می‌داند عدالت الهی را زیر سؤال می‌برد، زیرا نفوس انسان‌ها در کسب کمال با هم فرقی ندارد پس برخی از انسان‌ها با مرگ اخترامی به این کمال لایق نمی‌رسند. ملاصدرا ملاکی برای کمال لایق تعیین نکرده است.

۳. اولیای الهی (پیامبران و ائمه علیهم‌السلام) پیش از رسیدن به سن بلوغ به تکامل نفس رسیده‌اند و نفس آنها در نهایت شدت و قوت وجودی است، با این حال این افراد مشمول قاعده تعاکس نفس و بدن نمی‌شود؛ و آنها با اینکه به کمال لایق خود رسیده‌اند مرگ طبیعی بر آنها عارض نمی‌شود و ملاصدرا با پاسخی که به این امر

داده نمی‌تواند این اشکال را رفع کند زیرا قاعده عقلی استثنای پذیر نیست و معتقد است علت عدم مرگ طبیعی بر نفوس تکامل یافته، اشتغال آنها به تربیت نفوس ناقصه است. (ر.ک: ملاصدرا، ۱۳۶۶ ب: ۷ / ۲۱۶) چون معتقد بود که علت ضعف بدن و مرگ توجه نفس به عالم خودش و استکمال آن است.

۴. اگر علت مرگ انسان، کمال نفس باشد، پس چرا عمر متوسط افراد در جوامع مختلف و شرایط مختلف متفاوت می‌شود؟ چون با شرایط خوب و سالم عمر طبیعی افراد افزایش می‌یابد و این دلیل بر این است که علت مرگ انسان عدم قابلیت بدن است نه استکمال نفس؟

۵. دیدگاه ملاصدرا از مرگ طبیعی و تفاوت آن با مرگ اخترامی قابل مناقشه است زیرا ملاصدرا در بحث انواع مرگ، مرز دقیق مرگ طبیعی و اخترامی را مشخص نمی‌کند؛ زیرا مرگ اخترامی را مرگی می‌داند که بر اثر عامل خارجی اتفاق می‌افتد و مرگ طبیعی را استکمال نفس می‌داند در این صورت اگر فرد جوانی بر اثر بیماری درونی بمیرد مرگ آن اخترامی نیست زیرا عامل آن حادثه بیرونی و اتفاق ناگهانی نیست و از طرف دیگر نمی‌توان مرگ آن را طبیعی دانست زیرا این فرد به سن بلوغ معنوی نرسیده است. به نظر می‌رسد که دیدگاه ملاصدرا در باب مرگ طبیعی از عهده تبیین ماهیت مرگ اکثر انسان‌ها برنمی‌آید. هرچند تبیین دیدگاه صدرا از مرگ درباره تعدادی از انسان‌های صالح قابل پذیرش است.

۶. ملاصدرا مرگ را آخرین مرحله فعلیت نفس می‌داند، این دیدگاه چگونه با آیات و روایاتی که خبر از تغییر و دگرگونی حال انسان در برزخ به‌خاطر اعمالی که از خود در دنیا به جای می‌گذارند سازگار است. همان‌طور که قبلاً گفته شد ملاصدرا از دو منظر به مرگ نگریسته است: یکی از رابطه نفس و بدن و دیگری از سیر تدریجی نفس، بدون توجه به ارتباط نفس و بدن. از نگاه اول، آدمی در دنیا تنها یک‌بار می‌میرد و آن هنگامی است که نفس به فعلیت می‌رسد و از بدن جدا می‌شود، اما از نگاه دوم، آدمی طبق حرکت جوهری هم در این دنیا و هم در دنیای پس از مرگ بارها مرگ را تجربه می‌کند. وی در این انتقال از یک مرحله به مرحله دیگر و تغییر نشئه‌ها، هر بار می‌میرد. پس در جهان پس از مرگ حرکت و دگرگونی وجود دارد، و این نکته چگونه با سخن پیشین ملاصدرا سازگار است که نفس قبل از مرگ از قوه به فعلیت می‌رسد و در دنیای پس از مرگ وقتی که نفس استکمال پیدا کرد از حرکت باز می‌ایستد و حرکتی وجود ندارد.

۷. ملاصدرا علت مرگ را «فعلیت نفس» می‌داند. حال اگر افرادی در بعد خاصی مثلاً سببیت فعلیت پیدا کنند، لازمه این امر، بروز اختلالات بدنی یکسان در افراد با فعلیت سببیت است، زیرا علت واحد، معلول هم‌ساخت با همان علت را دارد. اما در اثبات این مسئله تاکنون شواهد تجربی ارائه نشده است.

۸. طبق دیدگاه ملاصدرا اگر علت مرگ استکمال نفس باشد، این امر با عمر طولانی برخی اولیای الهی مانند حضرت نوح علیه السلام و امام عصر علیه السلام منافات دارد زیرا لازمه این امر آن است که نفس ایشان هنوز به تکامل نرسیده و تکامل نفس در وجود مقدس ایشان بسیار طولانی است، درحالی که ساحت مقدس ایشان از این امر مبرا است.

نتیجه

ملاصدرا بر پایه دو اندیشه ابتکاری خود یعنی «حرکت جوهری» و «تشکیک در وجود» عقیده دارد که نفس در ابتدای پیدایش خود جوهری جسمانی است اما در خلال حرکت جوهری پیوسته سیر تکامل خود را از طریق وصول به مراتب برتر ادامه می‌دهد و با حفظ وحدت شخصی خود در نهایت به مرتبه تجرد راه می‌یابد و موجودی مجرد می‌گردد. ملاصدرا مرگ را آزادی روح از تن نمی‌داند بلکه یکی از مراحل کمال و حرکت جوهری خود می‌داند.

ملاصدرا مرگ را امری واحد تلقی کرده که بدن مرتبه نازل این امر است و نفس بر اساس حرکت جوهری و اشتداد وجودی، مرتبه کامل این امر واحد است و با حفظ وحدت شخصی خود به مرتبه تجرد و مرگ می‌رسد. پس مرگ را مرحله‌ای از کمال و ضروری عالم ماده و طبیعی دانسته و علت آن را به تکامل رسیدن نفس می‌داند.

نفس از نگاه ملاصدرا از مراتب ضعیف و با حدودی برآمده از جسم در مسیر استکمالی قرار می‌گیرد و زمان مرگ طبیعی، زمان استکمال این نفس و استغنای کامل آن از بدن است و با تکیه بر نظریه حرکت جوهری و اشتدادی وجود، علت مرگ را اشتداد نفس در مسیر تکامل و استقلال تدریجی آن از بدن می‌داند، در این حال، هرچه نفس قوی‌تر شود به جانب حقیقتی دیگر رو می‌کند و این چنین است که تدبیر بدن به دست نفس به ضعف می‌گراید و هنگامی که نفس، کاملاً استقلال وجودی یابد تعلقش را از بدن کاملاً قطع می‌کند و بدین وسیله مرگ رخ می‌دهد. در نهایت آنچه برای ملاصدرا در مسئله مرگ اهمیت دارد تحقق وجودی انسان است و این امر توسط اعمال ارادی انسان و تکامل نفس که لبس بعد از لبس و مرگ و حیات مستمر است، قابل تحقق است. از نظر ملاصدرا مسئله مرگ زمانی می‌تواند چالشی عظیم در مسیر معناداری تلقی شود که مانع ادامه حیات باشد و حب به جاودانگی را که امری فطری در درون انسان است را تهدید کند؛ و غفلت از آن را غفلت از خویشتن می‌داند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. آشتیانی، جلال‌الدین، ۱۳۸۱، شرح بر زاد المسافر، قم، بوستان کتاب، چ ۱.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۰۵، لسان العرب، بیروت، دار صادر.
۴. اخلاقی، علی، ۱۳۹۱، «مرگ در عرفان و تصوف با اشاراتی بر آراء امام خمینی»، اطلاعات حکمت و معرفت، ش ۵.
۵. اسد، محمدرضا، ۱۳۸۶، «مرگ از منظر ملاصدرا»، قم، قیسات، سال ۱۲، ص ۴۸ - ۲۵.

۶. اکبریان و دیگران، رضا، «بررسی چستی مرگ از دیدگاه افلاطون و ملاصدرا»، قم، قیسات، ش ۴۶، ص ۷۰-۴۹.
۷. بارکر، هوارد، ۱۳۸۹، مرگ آن یگانه و هنر تناتر، ترجمه‌ی علیرضا فخرکننده، تهران، گام نو، چ ۱.
۸. چایدستر، دیوید، ۱۳۸۰، شور جاودانگی، ترجمه غلامحسین توکلی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چ ۱.
۹. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۳، لغت‌نامه، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۰. سهروردی، شیخ شهاب‌الدین، ۱۳۷۲، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، مشتمل بر مجموعه آثار فارسی، تصحیح، تحشیه و مقدمه سید حسین نصر، مقدمه و تحلیل فرانسوی هانری کربن، ج ۳، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چ ۲.
۱۱. شهگل، احمد، ۱۳۹۰، علت مرگ از دیدگاه ابن سینا، فصلنامه‌ی آینه معرفت، دانشگاه شهید بهشتی، ش ۳۱، ص ۹۷-۱۱۸.
۱۲. غفاری، ابوالحسن، ۱۳۹۱، حدوث جسمانی نفس، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ ۱.
۱۳. فیاضی، غلامرضا، ۱۳۹۰، علم النفس فلسفی، تحقیق و تدوین محمد تقی یوسفی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چ ۲.
۱۴. کوهن، ابراهام، ۱۳۸۲، خدا، جهان، انسان و ماشیح در آموزه‌های یهود، ترجمه امیرفریدون گرگانی، به اهتمام امیرحسین صدری‌پور، تهران، المعی.
۱۵. مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳، بحارالانوار، ج ۶۹، بیروت، الوفاء.
۱۶. مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۷۹، شرح جلد هشتم اسفار، تحقیق محمد سعیدی مهر، قم، مؤسسه آموزش و پژوهش امام خمینی.
۱۷. مصلح، جواد، ۱۳۵۲، علم النفس یا روان‌شناسی صدر المتألهین، ترجمه و تفسیر از سفر نفس کتاب اسفار، ج ۱، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۸. معتمدی، غلامحسین، ۱۳۷۲، درآمدی بر مرگ‌شناسی، تهران، نشر مرکز، چ ۱.
۱۹. ملاصدرا، صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی، ۱۳۵۴، المبدأ و المعاد، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران، چ ۱.
۲۰. _____، ۱۳۵۸، الواردات القلیبه فی معرفه الربوبیه، تحقیق و ترجمه احمد شفیعیها، تهران، انجمن فلسفه ایران.
۲۱. _____، ۱۳۶۰، اسرار الآیات و انوار البیات، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه اسلامی، چ ۱.

- ۶۰ □ فصلنامه علمی - پژوهشی اندیشه نوین دینی، س ۱۳، تابستان ۹۶، ش ۴۹
۲۲. _____، ۱۳۶۱، *العرشیه*، تصحیح غلامحسین آهنی، تهران، مولا.
۲۳. _____، ۱۳۶۲، *الحاشیه علی الالهیات*، قم، بیدار.
۲۴. _____، ۱۳۶۳، *مفاتیح الغیب*، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، انجمن حکمت و فلسفه ایران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۲۵. _____، ۱۳۶۶ الف، *شرح اصول الکافی لصدر المتألهین*، چهار جلدی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، به تصحیح محمد خواجهی و تحقیق علی عابدی شاهرودی.
۲۶. _____، ۱۳۶۶ ب، *تفسیر القرآن الکریم*، ۷ جلدی، قم، بیدار، چ ۲.
۲۷. _____، ۱۳۶۶، *رساله حدوث العالم*، ترجمه و تصحیح محمد خواجهی، تهران، مولا، چ ۱.
۲۸. _____، ۱۳۷۸، *رسالة فی الحدوث*، تصحیح از دکتر سید حسین موسویان، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرایی.
۲۹. _____، ۱۳۷۸، *رساله فی الحدوث*، تصحیح و تحقیق دکتر سید حسین موسویان، ج ۱، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۳۰. _____، ۱۳۸۱، *کسر الاصنام الجاهلیة*، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، چ ۱.
۳۱. _____، ۱۳۸۲، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة*، ج ۲ و ۳ و ۹، به ضمیمه تعلیقات سبزواری، با اشراف سید محمد خامنه‌ای، تصحیح، تحقیق و مقدمه دکتر رضا اکبریان، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۳۲. _____، ۱۳۸۲، *الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة*، تصحیح و تحقیق و مقدمه: دکتر سید مصطفی محقق داماد، با اشراف: استاد سید محمد خامنه‌ای، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، چ ۱.
۳۳. _____، ۱۳۸۳، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة*، ج ۸، با تصحیح و مقدمه علی اکبر رشاد، چ اول.
۳۴. _____، ۱۳۸۷، *مظاهر الالهیة فی اسرار العلوم الکمالیة*، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، چ ۱.
۳۵. _____، ۱۴۲۲، *شرح الهدایة الاثریة*، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، چ ۱.
۳۶. _____، بی تا، *مجموعه رسائل فلسفی صدر المتألهین*، مشتمل بر آثار ناشناخته و چاپ نشده، تهران، حکمت. چ ۲.
۳۷. نصری و دیگران، عبدالله، ۱۳۸۴، «مرگ در اندیشه علامه جعفری، ملاصدرا، افلاطون»، *قیسات*، ش ۱۲، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ص ۵۴ - ۳۳.
۳۸. وات کین، جولیا، ۱۳۹۱، «مرگ از نگاه کیگری کیر کگو»، *مجله اطلاعات حکمت و معرفت*، ترجمه مریم داورپناه، ش ۵.